علت قيام سيدالشهداء(عليه‌السلام(

اسلام، مجموعه قوانين صحيح زندگي كردن است، قوانين علمي و صد در صد كامل كه نقصي در آن نيست زيرا پروردگار حكيم دانا آن را براي انساني كه او را آفريده است فرستاده و سعادت انسان‌ها در گرو عمل به آن است.

خداوند متعال براي اجراي صحيح اين قوانين در جامعه بشري و تفسير صحيح آن و برطرف كردن اختلاف نظرهاي مردم در تفسير قر آن‌كه در اثر افكار مختلف و ناقص بشري پديد مي‌آيد، رهبراني معصوم و دانا به تمام علوم آفرينش را به عنوان مجريان اين قانون كامل كه دين كامل نام دارد، به جامعه بشري معرفي فرمود و اين معرفي در روز غدير خم توسط آخرين پيامبر الهي حضرت محمد مصطفي (صلي اللّه عليه وآله) انجام شد.

دوازده امام معصومي كه اول آن‌ها علي بن ابي طالب و آخرين آن‌ها حضرت مهدي(عليه‌السلام) بود به طور رسمي به جهانيان معرفي شدند و از مردم پيمان وفاداري و تعهد اطاعت كامل از آنان كه "بيعت" نام دارد در حضور رسول اكرم (صلي اللّه عليه وآله) گرفته شد. ‌ ‌

پس از آن، خداوند متعال براي رسيدن به روز سعادت و تحقق عدالت حقيقي بر تمام جهان به وسيله اين دين كامل و مجريان معصوم آن، سه مرحله به ترتيب اولويت در پيش روي مردم قرار داد:

مرحله اول: اجراي سريع قانون حق و عدالت در سطح جهان در صدر اسلام توسط امامان معصوم (عليهم‌السلام)

زمان اجرا: چند قرن اوليه آغاز اسلام

اهداف مرحله: فراگير شدن دين اسلام در جهان توسط امامان معصوم از آل محمد (صلي اللّه عليه وآله) ‌ ‌

تحقق كامل مرحله: برقراري حكومت جهاني اسلام توسط امام دوازدهم در قرن دوم و سوم

برنامه اوليه پروردگار براي سعادت بشر، ابتدا اين بود كه اداره‌ي حكومت اسلامي و گسترش آن به تمامي نقاط جهان و جهاني شدن دين كامل الهي در مدتي كوتاه، قريب دو الي سه قرن، توسط امامان معصوم (عليهم‌السلام) صورت پذيرد، به طوري كه حضرت فاطمه زهرا (سلام‌اللّه عليها) در اين باره و درباره‌ي سرعت فراگير شدن اسلام در تمام جهان آن روز توسط امامان معصوم (عليهم‌السلام) مي فرمايند: “اگر پس از وفات پدرم رسول خدا (صلي اللّه عليه وآله)، علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) بر مردم حكومت مي كرد و مي گذاشتند چنين شود و پس از او حسن و حسين و امامان از فرزندان حسين(عليه‌السلام) زمام امور جامعه را در دست مي گرفتند، آنان تا پيش از پايان مدت امامت و رهبري يازده امام معصوم، چنان با سرعت، تمام مردم جهان را با معارف توحيدي آشنا مي كردند كه حتي دو نفر در تمام كره خاكي يافت نشوند كه درباره‌ي خدا با هم اختلاف نظر داشته باشند و پس از آن، فرزندم حضرت مهدي(عليه‌السلام)، حكومت جهاني خود را آغاز مي كرد، اما صد افسوس كه نگذاشتند چنين شود و كساني را رهبر و پيشواي مردم قرار دادند كه خداوند آن‌ها را عقب قرار داده بود و آنان را كه خداوند رهبر و امام مردم قرار داده بود عقب زدند (علي(عليه‌السلام) را خانه نشين نمودند) و اين‌ها به خاطر آن بود كه آن‌ها به هواهاي نفساني خودعمل كردند و .... “. [1]

بايد توجه داشت كه اگر اين برنامه توسط مردم پشتيباني و با جانفشاني– حداقل چهل نفر– تحقق مي يافت، قطار جامعه بشري از همان موقع بر ريل سعادت و خوشبختي و عدالت قرار مي گرفت، چنان كه اميرالمؤمنين علي(عليه‌السلام) فرمودند: “اگر چهل نفر حاضر بودند در راه تحقق اين برنامه جان خود را فدا كنند نمي‌گذاشتم زمام امور و خلافت رسول خدا (صلي اللّه عليه وآله) از دستم خارج شود”. اما سستي و بي تفاوتي مردم و نيز بي وفايي خواصي كه مي توانستند از جان و مال خود در راه خدا بگذرند، از يك طرف و جرأت يافتن منافقين و رياست طلبان در اثر اين عقب نشيني آشكار از طرف ديگر، باعث عقيم ماندن اين برنامه سعادت بخش الهي و محروميت جامعه بشري از همه‌ي خوبي‌ها گرديد و متأسفانه اين سستي و بي وفايي و حركت به سوي هواهاي نفساني در آن روز خاتمه نيافت و فقط علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) خانه نشين نشد، بلكه بي اعتنايي و بي وفايي به خاندان عصمت و طهارت (عليهم‌السلام) نسل به نسل تا كنون ادامه يافته و همه‌ي نسل‌هاي گذشته تا زمان صدر اسلام در آن مشاركت داشته‌اند.

البته عده‌اي اندك خود را از اين گناه بزرگ اجتماعي بيرون كشيده و آماده جان فشاني و حركت در راه خدا بوده‌اند اما عدم يكپارچگي و انفرادي بودن آن‌ها باعث بر زمين ماندن اين برنامه شده است، چرا كه چنين برنامه عظيمي لااقل بايد با يكپارچگي عده‌اي جان فدا كه تحت فرمان امام زمانشان يكپارچه و هم داستان شوند تحقق يابد و اين عده در زمان اميرالمؤمنين(عليه‌السلام) چهل نفر و در نسل‌ها و عصرهاي بعد قدري كمتر يا بيشتر بود اما در بعضي از زمان‌ها مثل اين زمان كه جهان متحول شده لااقل اكثريت شيعيان بايد به طور يكپارچه خواستار پايان غيبت و خانه نشيني امام زمانشان شوند. شاهد بر اين مدعي همان توقيع مبارك حضرت ولي عصر (ارواحنافداه) است كه بارها آن را خاطرنشان كرده‌ايم كه فرمودند: “اگر شيعيان ما به طور يكپارچه به پيماني كه با ما بسته‌اند وفا مي‌كردند سعادت ديدار ما هرگز از آن‌ها به تأخير نمي‌افتاد”.

اين كلام مبارك نشان مي دهد كه مثلاً اگر هزار سال پيش چنين امري تحقق مي يافت و شيعيان يكپارچه مي شدند و اكثريت آن‌ها به طور جدي خواستار ظهور امام(عليه‌السلام) مي شدند و بر اين خواسته خود استقامت مي كردند و آماده فداكاري با جان و مال خود بودند (مانند آن چه شيعيان ايران در پيروزي انقلاب اسلامي در سال 1357 شمسي از خود نشان دادند) يقيناً ظهور آن حضرت از همان هزار سال پيش آغاز مي شد.

مرحله دوم: قيام مقدس سيدالشهداء(عليه‌السلام)، فرصتي دوباره براي بازگشت بشر به سوي حكومت جهاني حق.

زمان آغاز مرحله: دهه ششم هجري (سال 60ه .ق)

اهداف مرحله: الف/ تحقق حكومت اهل بيت(عليهم‌السلام) به وسيله سيدالشهداء(عليه‌السلام) در صورت پيروزي ظاهري در قيام مقدسش و گسترش دادن دين مقدس اسلام توسط آن حضرت و امامان معصوم پس از آن حضرت در جهان.

ب/جهاني شدن تدريجي اسلام در قرن دوم و سوم و زمينه تحقق حكومت واحد جهاني به وسيله نهمين فرزند سيدالشهداء (عليه‌السلام) حضرت بقيةالله (ارواحنافداه) در همان زمان.

پس از متوقف شدن اجراي برنامه اوليه– به واسطه‌ي سستي و جهالت مردم صدر اسلام و خانه نشيني امام علي بن ابي طالب و سپس امام حسن مجتبي(عليه‌السلام) كه هر دو به خاطر نداشتن ياران حقيقي و فداكار، مأمور به سكوت و صلح در برابر دشمن شدند– خداوند متعال به سومين جانشين بر حق رسول خدا (صلي اللّه عليه وآله) حضرت ابي عبدالله الحسين(عليه‌السلام) پس از پايان قرار داد صلح امام حسن مجتبي(عليه‌السلام) كه با مرگ معاويه خاتمه مي يافت‌[2]، مأموريت قيام در برابر ظلم و ستم و حكومت طاغوتي بني اميه و باز گرداندن امت اسلام از انحراف ايجاد شده توسط حكام طاغوتي را صادر فرمود.

در اين مرحله حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام)، پس از تهديد حاكم مدينه كه او را به بيعت با يزيد فرا مي‌خواند مخفيانه به سوي مكه هجرت فرمود تا فرصت بيشتري براي اتمام حجت بر مردم به وجود آيد و اگر قرار است مردم هم چنان به سستي خود در راه ياري قرآن و اهل بيت (عليهم‌السلام) ادامه دهند و آن حضرت به شهادت برسد، بدون آگاهي و ندانسته اين هلاكت و بي‌وفايي براي مردم به وجود نيايد. چنان كه خداي تعالي در قرآن فرموده است: “لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْييَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ”[3]: "تا آن كس كه مي‌خواهد هلاك شده و به سوي جهنم رهسپار شود با آگاهي كامل چنين كند و هر كس مي‌خواهد دين خدا را ياري و روحش زنده به نور اسلام شود نيز با آگاهي كامل باشد”.

اهداف اين مرحله از برنامه پروردگار مهربان كه توسط نماينده او حضرت سيدالشهداء(عليه‌السلام) به اجرا در مي‌آمد دو چيز بود:

اول: بازگشت و توبه مردم به سوي خدا و به پا خاستن آنان براي برپايي دين حق به رهبري حضرت سيدالشهداء(عليه‌السلام) و استقرار حكومت اسلامي در حجاز توسط آن حضرت و سپس، گسترش آن به ساير نقاط منطقه و جهان توسط امامان معصوم از نسل ابي عبدالله الحسين(عليه‌السلام) و برپايي حكومت جهاني توحيدي توسط حضرت بقيةالله (ارواحنافداه) در همان قرن‌هاي اوليه صدر اسلام.

در اين وضعيت، اگر مردم، امام حسين(عليه‌السلام) را ياري مي‌كردند، نه تنها آن حضرت شهيد نمي‌شد، بلكه حكومت باطل سرنگون و اسلام بار ديگر زنده و مانند زمان رسول اكرم (صلي اللّه عليه وآله) به سرعت همه جا را فرا مي‌گرفت.

شاهد بر اين مدعا، حركت و قيام ابي عبدالله الحسين (عليه‌السلام) پس از وصول هزاران نامه به آن حضرت بودكه از سوي پيروان پدر بزرگوارش اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) كه در شهر كوفه اقامت داشتند ارسال مي‌شد، شهري كه مركز تحولات سياسي و درگيري دو جناح متضاد حق و باطل يعني بني اميه و اهل بيت پيغمبر (صلي اللّه عليه وآله) و حساس‌ترين نقطه از اين جهت بود. سيل ارسال نامه‌ها به قدري زياد بود كه تنها در يك روز، دوازده هزار نامه به آن حضرت در مكه رسيد و امام(عليه‌السلام) مجبور شدند به نداي حق طلبي آنان پاسخ دهند و اكنون كه اين جمعيت عظيم از مردم از آن حضرت مي‌خواهند رهبر آنان باشد و حكومت حق را برپا كند، آن حضرت به سوي آنان رفته و اين وظيفه مهم را به انجام رساند.

دوم: انتقال به مرحله سوم از برنامه‌ي الهي در صورت تحقق نيافتن مرحله دوم؛

توضيح آن‌كه: خداوند متعال مي‌دانست كه مردم به حضرت سيدالشهداء(عليه‌السلام) بي وفايي خواهند كرد و اين مطلب را به حضرت ابي عبدالله(عليه‌السلام) اعلام فرموده بود و آن حضرت به علم الهي مي‌دانست كه مردم كوفه– همان مردمي كه او را به برپايي دين حق فرا خوانده‌اند– او را شهيد خواهند كرد، اما براي انتقال به مرحله سوم از برنامه الهي– كه آن را بيان خواهيم كرد– تنها راه چاره اين بودكه اين حركت و قيام صورت گيرد تا مردم عذري براي بر زمين ماندن قوانين اسلام و قرآن نداشته باشند و روز قيامت نگويند كه خدايا ما از امام حسين(عليه‌السلام) دعوت كرديم به سوي ما بيايد تا او را ياري كنيم و دين تو احياء و زمام داران خودسر و طاغوتي ساقط شوند و راه اجراي حق و عدالت در جهان فراهم شود، اما امام حسين(عليه‌السلام) به سوي ما نيامد با آن‌كه خيانتي از ما نديده بود تا به استناد به سستي و عهد شكني ما برايمان عذر بياورد كه اگر قيام كنم شما مرا ياري نخواهيد كرد.

لذا امام(عليه‌السلام) با آن‌كه مي‌دانست مردم به او بي وفايي خواهند كرد، اما براي آن‌كه آنان حجتي عليه خداوند نداشته باشند حركت و قيام خويش را به امر الهي آغاز فرمود.

آري، خداوند در اتمام حجت بر مردم، آنان را به كاري كه نكرده‌اند توبيخ نمي‌كند و شلاق گناهي را كه هنوز انجام نداده‌اند، بر آنان فرود نمي‌آورد، همان طور كه مدير مدرسه دانش آموزي را كه مي‌داند در امتحانات آخر سال مردود مي‌شود، از جلسه امتحان محروم نمي‌كند با اين عذر كه من مي‌دانستم تو مردود مي‌شوي، و دانش آموز مي‌تواند و جادارد كه بگويد اگر تو مرا به جلسه‌ي امتحان راه مي‌دادي من تلاش خود را مي‌كردم و اميدوار بودم كه موفق شوم و تو بدون امتحان مرا مردود كردي.

شاهد گوياي اين حقيقت آيه 77 از سوره‌ي "نساء" است كه شأن نزول آن ابتدا درباره‌ي مسلمانان همراه پيامبر اكرم (صلي اللّه عليه وآله) بوده كه در مكه به آن‌ها دستور ساكت نشستن و دست به شمشير نبردن داده شد ولي وقتي به مدينه مهاجرت كردند دستور جنگ به آن‌ها داده شد و سپس توسط خاندان عصمت و طهارت (عليهم‌السلام) به صلح امام حسن مجتبي(عليه‌السلام) و نيز به قيام امام حسين(عليه‌السلام) تأويل و تفسير شده است. (ترجمه آيه شريفه را با تفسير آن از روايات اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم‌السلام) توأم مي‌كنيم.)

“ألَمْ تَرَ إلَي الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أيْدِيَكُمْ وَأقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أوْ أشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أخَّرْتَنَا إلَي أجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَي وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا”[4]: “آيا نديدي كساني را كه ابتدا (در صلح امام حسن مجتبي(عليه‌السلام)) به آنان گفته شد دست نگه داريد و جنگ نكنيد و نماز برپا داشته و زكات بدهيد؟! اما وقتي دستور جنگ به آن‌ها داده شد (كه با امام حسين(عليه‌السلام) خروج و در ركاب او جنگ كنيد) ناگاه عده‌اي از آنان از مردم چنان ترسيدند كه بايد از خدا بترسند، بلكه از مردم بيشتر ترسيدند و گفتند: خدايا چرا بر ما جنگيدن را نوشتي؟!

آيا نمي‌شد اگر آن را تا مهلتي نزديك (تا قيام حضرت قائم آل محمد (صلي اللّه عليه وآله) كه پيروزي او حتمي است) به تأخير مي‌انداختي؟! به آنان پاسخ بده كه اين زندگي دنيا بهره‌اي اندك است و زندگي آخرت براي پرهيزكاران و رعايت كنندگان دستورات الهي بهتر است و به شما به‌اندازه فتيلي(پوسته‌اي نازك كه به دور هسته خرما چسبيده است) ظلم نخواهد شد.[5]

به استناد اين آيه شريفه و تفسير آن، قيام امام حسين(عليه‌السلام) فرصتي بود كه خداوند به مردم كره‌ي زمين داد تا به وسيله آن حضرت، خود را نجات دهند و قطار جامعه بشري بر ريل خلافت خلفاء بني اميه و سپس بني العباس و ساير حكام ستمگر ادامه مسير ندهد بلكه بر ريل صراط مستقيم اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم‌السلام) تغيير مسير داده و جهان، سرشار از معرفت و توحيد و عدالت حقيقي شود تا جايي كه حتي به‌اندازه‌ي پوسته نازك چسبيده بر هسته‌ي خرما هم به انسان‌ها ظلم نشود.

اين حقيقت كجا و آن چه بشر بر سر خود آورده كجا، و چقدر انسان‌ها با بي توجهي به سخن پروردگار و تنها گذاشتن امامان معصوم (عليهم‌السلام) به خود ستم كرده و هم اكنون نيز در حال ادامه دادن اين ظلم برخود هستند و كاري نمي‌كنند تا اين قطار منحرف شده از ريل بدبختي و ظلم و ستم با كمك امام زمان(عليه‌السلام) به ريل خوشبختي و سعادت بازگردد و دائماً بر طبل بدبختي و اين كه ما نمي‌توانيم مي‌كوبند و روز به روز بر عمر زمان غيبت مي‌افزايند!

بنابر اين مردم آن روز– يعني عصر امام حسين(عليه‌السلام)– در اين امتحان الهي بايد شركت مي‌كردند و امام(عليه‌السلام) بايد به پا مي‌خواست تا معلوم شود– يعني براي خود مردم معلوم شود نه براي خدا– كه آنان و هر كس از نسل‌ها و عصرهاي آينده كه راه آنان را در سستي و بي تفاوتي در برابر دين حق و تنها گذاشتن امام و حجت خدا مي‌رود، در اين امتحان مردود هستند و پس از آن هم اين مطلب براي همه روشن شود كه تا زماني كه ثابت نشود كه مردم در ياري امام(عليه‌السلام) يكپارچه و باوفا هستند، امامان معصوم پس از امام حسين(عليه‌السلام) وظيفه‌اي در قيام براي برپايي دين حق و تشكيل حكومت اسلامي ندارند.

مرحله سوم: قيام و شهادت حضرت ابي عبدالله الحسين(عليه‌السلام) براي حفظ اسلام و بقاء توحيد.

زمان شروع مرحله: سال 60 و 61 هجري قمري.

پايان مرحله: سال 61 هجري با شهادت ابي عبدالله الحسين(عليه‌السلام) و يارانش و اسارت اهل بيت (عليهم‌السلام) به دست يزيد.

اهداف مرحله: الف: حفظ اسلام ناب محمدي (صلي اللّه عليه وآله) تا زمان ظهور قائم آل محمد (صلي اللّه عليه وآله) ‌ ‌

ب: تكان دادن مردم غافل و بيدار نمودن آن‌ها در عصرها و نسل‌هاي مختلف تا زمان ظهور حضرت مهدي(عليه‌السلام) ‌ ‌

ج: ايجاد يك كانال دائمي در جهان براي تبليغ اسلام ناب بر طريق اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم‌السلام) به وسيله شهادت جان سوز آن حضرت، با اين توجه كه شرايط جهان آن روز و زمان‌هاي بعد تا امروز به گونه‌اي بوده كه تنها راه براي تبليغ پيام حقانيت اسلام و قرآن شهادت آن حضرت بوده است.

د: به وجود آمدن تدريجي زمينه‌هاي ظهور حضرت قائم آل محمد (صلي اللّه عليه وآله) به وسيله مبلغان و سربازان حضرت ولي عصر(عليه‌السلام) در پوشش اقامه عزاي سيدالشهداء(عليه‌السلام) و در نهايت ظهور آن حضرت براي تحقق كامل اسلام در جهان.

شهادت ابي عبدالله الحسين(عليه‌السلام)

تنها راه نجات بشر بود

خداوند متعال مقرر فرموده بود كه وقتي مردم در پذيرش دو مرحله قبل سستي نمودند و ظالمين بر جامعه مسلط شدند و براي زنده ماندن دين حق راهي جز قيام و سپس شهادت حجت او حضرت حسين بن علي(عليه‌السلام) باقي نمانده، آن حضرت بايد چنين كند و خداوند مي‌خواهد كه آن حضرت را در راه خود كُشته ببيند و اهل بيت و فرزندانش را اسير مشاهده كند، چرا كه يا امام حسين(عليه‌السلام) بايد با ذلت تمام تحت فرمان دشمن دين جدش زندگي كند و اسلام نابود شود، و يا بايد به شهادت برسد و دين اسلام در كم‌ترين اندازه و حد خود– كه دست نخوردن قرآن و باقي ماندن عترت و تربيت عده‌اي به عنوان شيعه اهل بيت (عليهم‌السلام) آنان كه بسيار اندكند– باقي بماند كه چنين هم شد و حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام) به قيمت جان و مال و اهل و فرزندان خود اسلام را از خطر نابودي نجات داد.

كشتي نجات حركت خود را آغاز مي‌كند

آري، خداوند متعال به علم ازلي خود مي‌دانست مردم سست و بي حال كه به عهد و پيمان خود وفادار نيستند، ابتدا به نداي پروردگار كه از آيات قرآن و سخنان امامان معصوم(عليهم‌‌السلام) بر مي‌خيزد لبيك مي‌گويند و امام معصوم را طبق قانون الهي (كه مردم حجتي عليه خداوند نداشته و در ياري نكردن دين حق معذور نباشند) به ميدان كارزار و جهاد با دشمن مي‌كشانند اما در بين راه او را تنها گذاشته و باعث شهادت جان خراش او مي‌شوند، لذا خداي تعالي مقرر فرمود كه اين شهادت جان گداز به عنوان آخرين راه براي نجات مردم پس از بر زمين ماندن دو راه قبلي به روي جامعه بشريت، باز شود و اين كشتي نجات در درياي طوفان زده جهالت بشري به راه افتاده و پس از قرن‌هاي بسيار به تدريج، مردم خفته جهان را از خواب غفلت بيدار نمايد و آنان را آماده روز نجات به دست آخرين نماينده الهي و نهمين فرزند عزيز و معصوم سيدالشهداء(عليه‌السلام) كه از مردم غايب و عمرش طولاني خواهد بود نمايد.

روزي كه دير يا زود و بر اساس حكمت و مصلحت الهي به طور حتم واقع خواهد شد و همان برنامه مرحله اول كه بنا بود در صورت استقبال و پذيرش مردم، از صدر اسلام آغاز و جهان را از همان زمان در صلح و عدالت حقيقي قرار دهد، در آن روز نجات اجرا نمايد و به مردم بفهماند كه سستي و بي وفايي در راه حق چه فجايع تلخي براي جامعه بشري به بار مي‌آورد. فجايعي كه تاريخ بشر از آن سياه و زندگي را بر كام انسان‌ها تلخ و آنان را دچار سردرگمي و بيهودگي نموده است.

رهبري امامان معصوم و آخرين امام، كليد گشايش همه‌ي قفل‌هاي بسته به روي بشر است

به بيان روشن‌تر و ملموس‌تر مي‌توانيم چنين بگوييم كه جامعه بشري براي ورود به خانه عدالت و سعادت و زندگي سالم و بي زحمتي كه خالق هستي براي او در نظر گرفته، به كليدي كه خداوند به دست او داده يعني اطاعت از امامان معصوم از آل محمد (صلي اللّه عليه وآله)، بي اعتنايي كرده و به جز اين كليد، هر كليد ديگري را كه به دستش رسيده (هر فكر و ايده‌اي كه از افكار ناقص بشري تراوش كرده و مدعي سعادت بشر است) به درب اين خانه زده است، اما روشن است كه تنها كليد اين خانه، فقط همان كليدي است كه خداوند بر اساس علم بي نهايت خود به بشر داده نه كليدهايي كه بشر به سليقه و خواسته‌ي نفساني خود و بر اساس حدس و گمان كه از جهل بشر سرچشمه مي‌گيرد ارائه مي‌دهد و در راه رسيدن به صلح و عدالت، خود را خسته و سرگردان و ناتوان و حتي نا اميد مي‌كند.

آري ما انسان‌ها بايد از اين روش جاهلانه دست برداريم و تسليم رمز علمي سعادت بشر كه در دست امامان معصوم (عليهم‌السلام) است گرديم و بايد بدانيم كه در سومين مرحله‌ي گشايش اين قفل (يعني شهادت سيدالشهداء(عليه‌السلام)) عرق شرم بر پيشاني بشريت نشسته، چرا كه خواب سنگين غفلت بشر جز با شهادت سيد جوانان اهل بهشت حضرت ابي عبدالله الحسين(عليه‌السلام) خاتمه نمي‌يابد، امامي كه با زبان حال و قال به ما فرموده است: من جان و مال و همه چيز خود را در راه خدا دادم تا شما بندگان خدا از خواب غفلت بيدار شويد و از سرگرداني به وجود آمده در اثر گمراهي و بي‌توجهي به سخن پروردگار و ناداني‌هاي خود، نجات يابيد، چنان كه در زيارت اربعين سيدالشهدا(عليه‌السلام) عرض مي‌كنيم:

... فاعذر في الدعاء و منح النصح و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة و قدتوازر عليه من غرته الدنيا و باع حظه بالارذل الادني و شري آخرته بالثمن الاوكس و تغطرس و تردي في هواه ...

يعني: ... خدايا حضرت سيدالشهداء(عليه‌السلام) آن قدر حقايق را براي مردم به طور واضح بيان كرد كه هيچ عذري براي ايشان در رفتن به سوي باطل باقي نماند و آن حضرت هر آن چه خيرخواهي بود در حق آنان انجام داد و تمام هستي خود را در راه تو فدا كرد تا بندگانت را از جهالت و سرگرداني راه ضلالت نجات دهد.

اما كساني كه دنيا آنان را فريفته خود كرده بود و كساني كه بهره شايسته خود در زندگي دنيا را به پست‌ترين چيزها فروخته و زندگي خود در آتش جهنم را با بي ارزش‌ترين و پست‌ترين كالاهاي دنيا خريداري كرده و دچار خود بزرگ بيني و تكبر بودند و در خواسته‌هاي نفساني خود سقوط كرده بودند، همه‌ي اين‌ها پشت به پشت هم داده و با او جنگ كردند و خون او را به زمين ريختند و ...

خدايا در اين عصر غيبت، ما را بر كشتي نجات معرفت و محبت ابي عبدالله الحسين(عليه‌السلام) و فرزند مهربانش امام زمان(عليه‌السلام) سوار كن و جامعه‌ي شيعه را توفيق اتحاد و يكپارچگي در راه ياري آن حضرت عطا فرما كه تو نيك مي‌داني ما شيعيان تا در راه ياري آن حضرت با دل هايي يكپارچه به عهد خود با آن حضرت وفا نكنيم، تا لحظه موعود، اين محروميت ادامه پيدا خواهد كرد ...

پي‌نوشت‌ها:

[1] – عوالم العلوم فاطمة الزهرا(سلام‌اللّه عليها) ج2 ص875 ح 65 عن مسند فاطمة الزهرا(سلام‌اللّه عليها) و بحارالانوار ج36، ص352.

[2] – در صلح امام حسن مجتبي(عليه‌السلام) با معاويه قيد شده بود كه معاويه حق ندارد كسي را به جانشيني پس از خود تعيين كند بلكه پس از مرگ معاويه خلافت به امام حسن مجتبي(عليه‌السلام) اگر زنده بود و الا به امام حسين(عليه‌السلام) باز مي‌گردد و معاويه– كه خداي عزوجل او را هرگز نبخشايد– اين ماده را امضاء كرده بود بنابر اين تعيين يزيد به جانشيني پس از معاويه خلاف صلح نامه و غير مشروع بود.

[3] – سوره انفال، آيه 42

[4] – سوره نساء، آيه 77

[5] – البرهان في تفسير القرآن– ذيل آيه 77 سوره نساء